

**نویسنده:** تونی مک کینا (Tony McKenna).  
**منبع و تاریخ نشر:** کونترپانچ «2018-07-04».  
**برگردان:** پوهندوی دوکتور سیدحسام «مل».

---

## ترومپ ، او باما و سرشت فاشیسم Trump , Obama and the Nature of Fascism



عکاسی از (Nathaniel st.clair)

آخرین رسوایی «**ترومپ**» که به اخبار ختم میشود ویا که در ارتباطات جمعی به نشر میرسد همانا قرار دادن کودکان در قفس ویا جدا سازی اجباری کودک نوپا (نوتولد) از والدین او است . وچنین به نظر میرسد که همچو عمل به مقیاس غیر انسانی بودن اش حتی در ستانداردهای «معیارها» دولت فعلی امریکا نیز هیچان انگیز است ؛ که همچو واقعیت را احساس کرده است یعنی یک دولتی که ما نند دادگاه کالیگولا (سومین امپراتور روم یک امپراتور فوق العاده سادست و مستبد که مسیحی ها را سوختانده و خانم باردار خود را به قتل رسانده و بسا عمل شنیع را به منصفه اجرا گذاشته است ..... **تفسیر توسط این قلم** ) بخشی از واقعیت بدی را قبلاً احساس کرده است و آن اینکه مجموعه ای از داستان فرعی واقعیت بد تلویزیون را با ضبط نوای موسیقی ضمیموی در یک فلم سینمایی با تون وطنین احمقانه ارا به نموده است . جای خوشی است که رییس جمهور

را از صدور فرمانی با طرح فریبنده و آسیب زا که کودکان را از والدین شان جدا میسازد صرف نظر صورت میگیرد و رییس جمهور را وامیدارد که حکم این فرمان را متوقف سازد گرچه که این عمل یعنی دربند کشی و یا قفل کردن همه کودکان در همان قفس و یا در قفس همسان و همانا تا هنوز چنین به نظر میرسد که این عمل خود کوتاهی از تمرین رعایت مندرجات و محتوای حقوق بشر است.

در نتیجه بروز همچو حوادث ، فیس بوک با انواع مختلف از روش ها روبرو شد که تمام پیام های ارسالی در فیس بوک از نظر مضمون و متن یکسان بود و آن اینکه بعضی از این پیام های اساسی در فیس بوک به شوخ طبعی و شجاعت یادآوری شده است از اینکه این دوران ، دوران فاشیستی ترومپ است البته با تصویر از یک نام تجاری معروف به مارگرین با ظاهر شدن یک چهره بسیار مخوف و ترسناک تند و تیز که تحت تاثیر شعار معروف «من می توانم باور نمیکنم که این هیتلر نیست» دیگران بطور قابل توجهی جدی تر بودند ، تعداد زیادی از عکس ها بد و قسمت تقسیم شده اند : در بالا عکس کودکان مهاجر که در سال «2018» در اردوگاه مرزی مربوط به امریکایی ها زندانی شده اند و در تصاویر پایین تر از اردوگاه های کار اجباری نازی ها از کودکان یهودی نشسته که بدوران ها سیم خاردار کش شده و یا دور داده شده و دیگران با سوگواری و ماتمزدگی های ترسناک به این نتیجه رسیده بودند که «هتلر» فعالیت های خود را با راه حل نهایی آغاز نکرد و او راه خود را به سوی آن کار باز کرد که کار خوبی نبود و مردمان در کنار او نیز مردمان خوبی نبودند که عمل خوبی را انجام دهند که با در نظر داشت این اصل این آقای **دونالد ترومپ** است که طی سال (2018) همان سیاست های ابتدایی سال های دهه سی را دوباره پیاده میکند و یا تحت ملاحظه و مذاقه قرار میدهد .

این مقایسه ها آسان است ، انهدام انسان ها از دیگران ، کاهش مردم - هر دو به طور حرف های و به معنای واقعی کلمه - به وضعیت حیوانات در قفس شده ، بخشی از طرح سیاسی سیاست ترومپ بوده است . ارتباطات آشکاری با اندیشه فاشیستی از نظر دیگر اقلیت ها ، مهاجران و بطور کلی ترجیح داده شده است و اما فاشیسم بیش از ایدئولوژی است .

فاشیسم از نیاز و یا از لزوم ضرورت به خنثی سازی بسیج های قوی طبقه کارگر تکامل یافته است یا به عباره دیگر فاشیسم از خنثی نمودن وحدت و بسیج قوی و نیرومند طبقه کارگر تکامل نموده است . بگونه مثال قبل از «هیتلر» فرای کورپس ( Freikorps )

= **فرای کورپس** (به آلمانی: Freikorps) نیروهای داوطلب **شبه نظامی آلمانی ضد کمونیسمی** بودند که از قرن ۱۸ و تا زمان **جنگ جهانی اول** و **جنگ جهانی دوم** وجود داشتند. فرای کورپس در زمان **جنگ هفت ساله** و توسط **فریدریش دوم** و به منظور مقابله با نیروهای خارجی به ویژه **روس ها** ایجاد شد و بعدها اغلب به منظور مبارزه با **کمونیسم** مورد استفاده قرار می گرفت. سربازان فرای کورپس اغلب به روش **جنگ چریکی** مبارزه می نمودند. پس از گذشت چند دهه از ایجاد فرای کورپس، **مدال افتخار فرای کورپس** به منظور قدردانی از افراد شایسته این گروه ایجاد گشته شد. ( فراتر از مبارزه علیه انقلاب پرولتری که در نوامبر سال (1918) در آلمان برگزار شد و به سرکوب قیام کمک کرد، رهبران قیام را به قتل رساندند از جمله روزا لوکزامبورگ ( Rosa Luxemburg ) و کارل لیبکنشت (Karl Liebknecht). جنبش موسولینی که با پوشیدن پیراهن سیاه خود از نیاز به

از بین بردن یک جنبش کارگری بسیار قدرتمند به تن کرده بود با عمل شنیع که انجام داد همانا شوراهای کار و کارگران را از بین برد تا جاییکه نا آرامی های در مرکز صنعتی در شمال شهرهای مانند در تورین (Turin) در اوایل دهه (20) که توسط سوسیال دموکرات ها بوجود آمده بود یعنی توسط حزب سوسیالیست که به صدها هزار عضو داشت. اما در مورد «هتلر» باید گفت که او خود در مبارزه با طبقه کارگر صنعتی فوق العاده و جنگجوی المان نه تنها که به ساخت و تشکیل دستگاه ویا اپرات حزب مربوط بخود داخل اقدام شد بلکه به هزاران سربازان را در سال (1932) قبل از قدرت رسیدن اش از بدنه ارتش ملی المان خارج و به صفوف ارتش شخصی خود جذب کرد او با این دلیل توانست که با نهادهای لیبرال دموکراتیک المان به نسبت آنکه نخبگان حاکم المان بخاطر منافع شان در ضدیت با طبقه کارگر بودند نزدیک شود و از حمایت آنها برخوردار شود. بدین سان که نخبگان حاکم المان طبقه کارگر المان را تهدیدی برای سیستم سرمایه داری می پنداشتند و برای آنکه برای آنها در در داخل کشور و در پارامترهای پارلمانی ایجاد نشود در کنار هتلر ایستادن پس فاشیسم با شکل افراطی و وحشیانه و کشنده و ضد انقلابی خود کمر راست کرد و هرگونه بیان و مطالبات دموکراتیک توده های مردمی را از طریق طولانی ترین و خونین ترین جنگ داخلی باز کرد

باید تاکید نمود که هیچ یک از این نوع شرایط اکنون در ایالات متحده امریکا وجود ندارد، متاسفانه جنبش های کارگری نسبتاً غیر فعال هستند و از مدت های طولانی در عقب نشینی بوده اند، علاوه بر آن **دونالد ترومپ** هیچ ارتش کمکی ای را سازماندهی نکرده است که با تقویه نمودن خود بتواند هر تلاشی از سازمان های کارگری را فلج ویا دچار سکنه مغزی سازد، ویا اتحادیه های را در دولت اصلی جذب کند و اپرات یا دستگاه سیاسی دموکراتیک را لغوه و از میان بردارد یا شاید مهمتر از همه، طبقه حاکمه امریکا به نفع حمایت از این تهاجمی به دلیل ساده بودن انتاگونیسم طبقاتی بطور باور نکردنی و به شکل موثر در قالب خاصی از دموکراسی «اولیگاریشی» امریکا حتی در زمان بحران اقتصادی شدید علاقمندی نداشته باشند.

«هتلر» در ظرف کم بیش دوماه پس از قدرت رسیدن خود توانست که بسیاری از نیروهای پلیس را در المان پاک سازی کند و فرماندهان را توسط نفر های خود تعویض کند. وقادر گردید تا فرمان فوری و ایمرجنسی را با استفاده از نیروهای کشنده در از بین بردن کمونیست ها و چپگرایان به غیر از یهودیانی که بشکل مرتب در تحت این رده بندی با وجود هر نوع وابستگی سیاسی که قرار میگرفتند جامه عمل پوشاند و «هتلر» توانست که این کار را انجام دهد؛ زیرا این نتیجه گیری یک مبارزه مداوم زندگی و مرگ بر علیه طبقه های کارگری المان بود که تهدید جدی برای نظم اجتماعی پنداشته میشد.

«هتلر» در طی دوماه از نخستین روزهای زمامداری خود در حدود (25000) سوسیال دموکرات ها، کمونیست ها، ولیبرالها را به اردگاه های بازداشت فرستاد. در همان مدت دوماه او یک حکمی را طی یک فرمانی صادر کرد که به او مجوز داد که جلو هییت منصفه را بگیرد. و مخالفان سیاسی خود را به دادگاه های نظامی اختصاصی معرفی نماید

در همان روز مطبوعات را خفه و یا از نشر حقایق منع و باز دارد. این چیزی است که واقعاً «هیتلر» آن را به منصفه ای اجرا قرار داد. یعنی فرایند سختگیرانه و خشونت آمیز که از طریق آن قدرت های دموکراتیک توده ها و هرگونه امکان مقاومت، از لحاظ فزیک بدون کدام مقدمه وبدون تردید تنها یک صدای کشته از تیغ زن دن است.

اکنون شما به ارتباط تجربیات **دونالد ترومپ** بعد از آنکه او برای نخستین بار بعنوان رییس جمهور ایالات متحده امریکا انتخاب شد بنگرید و یا تجربیات او را در نظر بگیرید، برخورد های کاملاً نژاد پرستانه و اجراءت کاملاً ارتجاعی و مخالف و ضد قانون اساسی از اینکه او با تلاش های زیاد فرمان مبنی بر ممنوعیت ورود مسلمانان برای چند ماه به ایالات متحده امریکا صادر کرد که فرمان های او به نسبت غیر قانونی بودن اش از طرف قضات دیوان عالی ایالات متحده امریکا با ر بار رد و فسخ گردید که این خود انعکاس بی تجربه گی و عدم آگاهی از قانون اساسی پذیرفته امریکا توسط یک رییس جمهورش میباشد او در ماه اپریل سال اول زمامداری خود قادر به تکمیل کابینه و یا هیئت اجرایی دولت خود نبود یعنی که (85) درصد از مقامات دولتی که خواست او بود تا از اشخاص واجد شرایط برگردد و چنان دولتی داشته باشد که اجراءت آن سریع وقاطع و اقتدارگرا باشد حالآنکه آنچه که او توانست اجراءت و اقدامات نماید همانا فعالیت های یکنواخت وبدون کنار رفتن از بروکراسی بود که کاملاً مایوس کننده تلقی شد وبویژه که رسانه های امریکایی در طول تاریخ امریکا توسط هیچ یکی از روسای جمهور ایالات متحده امریکا به این پیمان نه تحقیر نشده بودند و یا با این اندازه به آنها برخورد خصمانه صورت نگرفته بود که دونالد ترومپ به آنها برخورد خصمانه نمود.

دونالد ترومپ مایل است که دوران اقتدار وزمامداری او بعنوان رییس جمهور امریکا در همسانی شرایط برخورد های نوع فاشیستی سپری شود که او با خوشی و دست آزاد بتواند مطبوعات را خفه ومهار کند، مخالفین وجنایتکاران را کتله وار به زندان بفرستد - ایدئولوژی سیاسی او با تمام انواع تمنیات و اشتیاق فاشیست های فاشیستی فرق دارد - اما مهمتر این است که آیا و یا آیا نه مجموعه ای از اهداف نیروهای مادی واجتماعی وجود دارد؟ که بتواند همچو رشته ای ایدئولوژیکی را از طریق شکل گیری یک نیروی نظامی دولت نوع فاشیستی بسازد البته در همین نقطه ای از زمان که وجود ندارد. اما چرا این مهم است؟ چرا مهم است اینکه دولت ترومپ «نام فاشیست» را با توجه به تقویت ریاست جمهوری خود با چهره های فاشیستی و چهره های با گرایش های نوع راست افراطی در چشم انداز سیاسی امریکا مانند ک.ک.ک (KKK) =

( **کو کلاکس کلان** (به **انگلیسی**: Ku Klux Klan) یا به شکل کوتاه شده اش (KKK) نام سازمان های همبسته ای در کشور **ایالات متحده آمریکا** در گذشته و امروز می باشد که پشتیبان برتری **نژاد سفید**، **یهودستیزی**، **نژادگرایی**، ضدیت با **آئین کاتولیک**، **بومی گرایی** و **نفرت نژادی** می باشند. آنها برای رسیدن به اهداف خود به اعمال غیر اخلاقی ای متوسل می شوند. برای نمونه پریشان ساختن شکل خود و ترساندن **سیاهان آمریکا** استفاده از ابزار **ترور**، خشونت و ایجاد وحشت از جمله حربه های آنان جهت پیشبرد عقایدشان است. ازویکی

بد رفتاری بی رحمانه در مواجه شدن به مهاجران و اقلیت ها ؟ مسلماً مفهوم بحث دقیقتر این است که آنها خود را در چیزهای بی اهمیت مصروف میسازند از رعایت اصل قبول شده ای حقوق بشر و بشر دوستی سریعاً عدول میکنند و رنج این افراد مهاجر و اقلیت ها را نادیده مینگارند.

در حقیقت ، مسئله تعریف درست و صحیح فاشیسم حیاتی و ضروری پنداشته میشود و آن اینکه اگر یکی از اجزا و یا مولفه های ایدیولوژیکی فاشیسم را از روند و یا فرایندهای تاریخی که آن را ایجاد میکند خلاصه شود ، پس ناگذاشته از مفاهیم سیاسی خاصی باید پیروی صورت گیرد و یا اگر فاشیسم را از مبنای مبارزه طبقاتی خودش جدا کنند میتوانند که یک تصویر تاریخی را ایجاد کنند که شامل دو مورد ذیل است : از یک سو یک رهبر عوام فریب و یک شخص پوپولیستی که ایدیولوژی فاشیستی را دنبال میکند و از سوی دیگر تجرید و یا انتزاعی تاریخی چیزی به نام (مردم) است که مورد تحسین و قابل احترام است. چونکه آنها فقیر و عصبانی و ناهم و کم و بیش احمق نیز هستند که به راحتی گرویده رنگ های پر زرق و برق پرچم در حال اهتزاز میشوند یعنی که خود را به آنها تسلیم میکنند .

چنین دیدگاهی لیبرال در نقطه ای وسطی یادر هسته ای مرکزی طبقه متوسط جا دارد لذا من با احساس و سوسه میتوانم بگویم و آن اینکه بسیاری از هواخواهان « کنتون » و یا « بارک اوباما » نسبت به سخاوت آنها لیبرال های خوب و تحصیل کرده هستند که همین اکنون زمان زیادی را صرف غم و اندوه میکنند و یا دستی بدست میزنند و معترف به این حقیقت و یا واقعیت هستند که دولت «اوباما» توسط گروهی از فاشیست های عامیانه پر زرق و برق و تازه به دوران رسیده و خشن و پیرسروصدای و درراس آن توسط آقای دونالد ترومپ فوق العاده بیسواد و نا آگاه غضب شده است چونکه در دیدگاه اینها دولت «دونالد ترومپ» فاشیست و یا نیمه فاشیست و یک حکومت ارتجاعی میباشند دولتی که خود نشان دهنده ای از یک فلم سینمایی تاریک سیاسی بوده یعنی دوران زمامداری نیروی حاکم مرتجع است که در وضعیت کنونی سربازان قابل احترام و منطقی و حرفه ای را شکار نیروهای بدوی میسازد .

پس این وضع چرا و چرا اتفاق افتاد ؟ اتفاق این وضع بخاطریکه چون مردم در پایین اساساً به درستی آموزش ندیده اند و یا سواد سیاسی ندارند و یا آنها را در مورد بی عدالتی بعد کافی آموزش نداده اند یعنی اکثر آنها در موارد چندی بی خبر و نا آگاه هستند که این همه منجر به آن میشود تا توده های بیشتر مردم فریب یک پوپولیست اغواگر را بخورند و در نتیجه زمینه را برای پیروزی فاشیسم مساعد سازند که به جزاز «یک افت اخلاقی» برای مردم امریکا چیزی دیگری نیست به ارمان آورده شد. البته که لیبرال های معتبر در این مورد «هشدار دادند» و تا جایی هم حتی «التماس» کردند - اما یک دسته از توده های پرانرژی ولی بی ثبات و قابل احترام غرق در احساسات نتوانستند از چمبره فریب و اغوا بیرون آیند و یا در مورد درک درست نمایند و تا زمانی هم به ندرت به پاسخگوی توسط تحصیل کرده های خود تمایل نشان ندادند تا اگر میتوانستند در این مورد ذهن خود را روشن میکردند. بخصوص توصیه آنهایی را که در جهت تامین منافع طبقه متوسط انسانی بیشتر مجهز به اجرای عمل بودند.

آنچه که در اینجا قابل توجه است این است که چطور «بارک اوباما» خود را به چنین روایت در مورد دونالد ترومپ متصل میکند و در واکنش به موفقیت «ترومپ» بدون اشاره به افسانه و یا خود آگاهی اظهار میدارد: شاید که ما بیش از حد تحت فشار قرار گرفتیم.... و یا شاید که مردم میخواستند و یا میخواهند که به قبیله خود بازگردند. بهر صورت اینجا سوالی به میان می آید که پس به شما از این رخداد چه اتفاقی افتاد؟ به نظر من موفقیت «دونالد ترومپ» در این بود که توده های حاکمی او کم تحصیل و یا از تحصیل کامل برخوردار نبودند یعنی از عقل جهانی و یا جهان بینی به ارتباط یگانه پروژه ای بشر خواهانه ای «بارک اوباما» لیبرال نداشتند تا از آن قدردانی و حمایت کنند بلکه برعکس خواستند که در اثر یک توطیه نظریه هیبسیان (= Hobbesian) فیلسوف سیاسی بخصوص ایده ای که انسان ها بطور طبیعی با آن رقابت میکنند و برای منافع خود مبارزه میکنند (متما یل به آن شوند که بر مبنای تحرکات و خصومت های قبیله ای متمرکز شده است و خواست فاشیستی به سادگی مقاومت شدید داشت در این هنگام یکی از طرفداران رییس جمهور سابق امریکا (یعنی بارک اوباما) با تضمین همه جانبه خواست که اگر اجازه داده شود که بارک اوباما در مقابل دونالد ترومپ خود را کاندید کند و برای بار سوم قدرت دولتی را بدست گیرد و چانس موفقیت دونالد ترومپ را حذف کند- اما «اوباما» در مورد مخالفت میکند زیرا او دوباره احساس میکند که توده ها برای فهمیدن و تفکر کردن رو بجلو خود گاهی اوقات دچار تعجب میشوند و من خود چنین می اندیشم که من شاید (10) و یا (12) سال خیلی زود جلو تر باشم.

البته در میان ما چنانچه که من میخوام بیشتر بدبینانه به آن اشاره کنم این است که یکی دیگر از عواملی که باعث کاهش رای به دموکرات ها در انتخابات ریاست جمهوری سال (2016) شد تاثیر سوء بویژه مدت (8) سال زمامداری ریاست جمهوری «بارک اوباما» سالهای توأم با حملات نظامی در یک کشور پس از دیگری: افغانستان، عراق سوریه، لیبی، یمن، سومالی، پاکستان. که در حقیقت «اوباما» در مقایسه با جورج دبلیو بوش که بیش از این، بارها حملات هوایی ده بار بیشتر را انجام داده است میتواند خاطر نشان ساخت و در کنار آن این اوباما بود که رهبر یک نیروی پولیس را به جایی رساند که قتل عام سیاه پوستان غیر مسلح را شاهد بود و اما در مورد مهاجرت باید گفت که بارک اوباما یگانه رییس جمهور نسبت به سایر روسای جمهور امریکا بود که اکثر مهاجرین را از کشورش بیرون راند. اما دونالد ترومپ سیاست جدا سازی کودکان از والدین آنها را در تاریخ (4) ماه جولای سال (2018) با صدور یک فرمان در پیش گرفت سیاست کاملاً ارتجاعی و ضد حقوق بشر که تاریخ آن را فراموش نخواهد کرد.

این بدان مفهوم و معنی بود که ظلم و ستمی بر مهاجران در سیاست دموکرات ها نیز جای شامخی داشت ولی بعداً پیمانهای این ظلم و ستم در این روزها هر چه بیشتر تر شده رفت با وجود یکه در زمان زمامداری «بارک اوباما» کودکان نیز در کمپهای مهاجرین دور از والدین شان زندگی میکردند تا جاییکه این کودکان مورد سوء استفاده جسمی، روحی و جنسی نیز قرار میگرفتند این چیزهای بود که رسانه ها آنها را فقط فوقتاً تحت پوشش قرار نمیدادند یعنی که موضوع را به آگاهی مردم نمی رساندند.

اینکه چرا هیلا ری کلنتون انتخابات سال (2016) ریاست جمهوری امریکا را به

دونالد ترومپ باخت ، باخت او به این دلیل بود که میلیون ها نفر از مردم فقیر امریکا توسط پیام فاشیستی حامیان دونالد ترومپ با هم بسیج شدند - اما چون میلیون ها نفر از مردم فقیر و ناتوان نخواستند که برای دادن رای به **دونالد ترومپ** و یا به **کلنتون** بسوی صندوق های رای دهی روند یعنی که انتخابات را بایکات کردند و دلیل عدم رای دهی آنها این بود که آنها به این باور بودند که **بارک اوباما** حامی و طرفدار جنگ ، نگهبان والستریت و پیشتیبیان وضعیت فعلی لیبرال ها است پس نیا زی دیده نمی شود که به خانم هیلاری کلنتون که او نیز دموکرات است رای دهند اما واقعیت عینی این بود که ریاست جمهوری زمان زمامداری **بارک اوباما** بشکل فزاینده توسط (فاشیستها) هفته در هفته و ماه در ماه در جهت حمایت از **دونالد ترومپ** سیر صعودی داشت و این خود چیزی اتفاقی و یا تصادفی نبود بلکه در طول (50) سال هریک از روسای جمهور از حزب جمهوریخواهان اعم از **نیکسن** و **ریگن** و **هردو بوش** و اکنون **دونالد ترومپ** همه و همه دموکرات ها را به باد انتقاد و ملامتی گرفته و هر عمل و واکنش آنها مملو از برخوردهای «فاشیستی» بوده است .

اما برچسپ زدن وجه مالی و یا تخصیصه برای دولت فاشیست حتی اگر این عمل توسط فردی با تمایلات ایدیولوژیکی فاشیستی نیز هدایت و رهبری هم شود ما نه تنها که به خطرات روز افزون نژادپرستانه و جنگی که از توسط احزاب اصلی قابل احترام مجلس سنای که مورد حمایت قرار دارد مواجه خواهیم شد بلکه همچنان در فراگیری و یا درک از ارتباط همزیستی که بین سیاست دوره زمامداری (بارک اوباما) و زمان کنونی دوره زمامداری **ترومپ** وجود دارد نیز مواجه به شکست خواهیم شد ، رژیم **ترومپ** در اکثر موارد با در نظر داشت اقداماتی که آنرا بمنصه اجرا میگذارد بیشتر واکنشگرتر ، و غافلگیرانه تر نژاد پرستانه نسبت به اجراءت دولت (بارک اوباما) بوده است از این حقیقت نمیتوان انکار کرد که استقرار دولت «ترومپ» در این برهه از تاریخ معاصر از نظر محتوی و مضمون خود یک افتضاح محض در تاریخ امریکا میتواند محسوب شود .

و اما وضع در زمان زمامداری (بارک اوباما) دقیقاً به نفع «ترومپ» بود و آن به این دلیل که دولت «اوباما» وعده های داده گی خود را از امید به تغییر در شعله های جنگ بین المللی و ظلم و ستم اقتصادی تا جایی سوختانده بود که لایه های فقیر جامعه امریکا را هر چه بیشتر تر خسته ساخته بود و ادامه همچو سیاست با ابزارهای افراطی روند ایدیولوژیکی پیشرفت گرایی کنا ر گذاشته شده بود یعنی که لایه فقیر جامعه از امید به تغییر ما یوس شده بودند و از سوی هم بیشتر شدن همچو فساد و آن هم در یک سیستم توام با فساد سیاسی لایه فقیر جمعیت امریکا را واداشت تا از دادن رای به سوی صندوق ها رای دهی گذری نکنند و به این صورت انتخابات را تحریم کردند که در نتیجه آن وضع به نفع **دونالد ترومپ** تغییر کرد که محصول آن ناشی از بی کفایتی سیاسی و فساد در دولت وقت بود .

این خود یک اداره یا دولت فاشیست نیست یا که این یک شکست کیفی در آنچه که قبل از آن آمده است نشانه ای نیست ، بلکه این خود تعقیب یک سیاست در هم و بر هم و غیر انسانی جدا سازی کودکان مهاجر از والدین و اقارب نزدیک آنها است که یکی از

وحشتنا کترین عمل و اقدام شنیع در تاریخ موجودیت ایالات متحده امریکا میا شد که فراموش نخواهد شد . البته که سیاست اداره (اوباما) در ارتباط به مسله مهاجر و مهاجرین با چیزی شبیه در بند کشیدن خانواده های امریکایی جاپانی الاصل در جنگ دوم جهانی نمیتواند باشد که همچو سیاست توسط حزب دموکرات امریکا در تحت رهبری روز ولت دنبال میشد که در خاطر تاریخ باقی مانده است یعنی همان حزبی که بهر حال از سیاست بردگی حمایت کرد و سلاح های هسته ای را در شهرهای جاپان بکار برد و جنگ را در ویتنام به شدت افزایش داد .

این آخرین بوته های عقلی از حزب دموکرات بدون تفکر از ترس اینکه مبادا توده های وسیع جامعه یا بصورت کل بشریت در تاریکی قرار نگیرند تنها مبارزات غم انگیز خود را در برابر بربریت بروی سنگ های پر از تعصبات و هیاهو، توام با تحریکات و هوس های بیهوده ، یک ملت را در ابتلا در هم و بر هم و هرچه مغلق و پیچیده حک کردند و یا در آمیختند و آنرا به گونه ای یکچشم انداز که خود ترکیبی از تنفر از لایه های پایین تر جامعه بود با یاهو سرایی هادر خدمت نخبگان سمت و سود دادند همانطور فاجعه ای که در نمایشنامه یا نمایشگاه بیشتر پوچ و بیهوده ای شکست خورده از شکسپیر اتفاق می افتد

**چند سطر در مورد نویسنده این مقاله :** روزنامه نگار یونانی مکینیا

در رسانه های اعم از الجزایر ، (ABC) ، Huffington ، استرالیا ، بین المللی ، new progress، statesment ، و New Humanist برجسته شده است او کتاب های زیادی در مورد هنر ، ادبیات و فرهنگ از منظر مارکسیستی (مک میلان) دیکتاتورهای انقلاب ما شن ، حساب سیاسی جوزف ستالین (مطبوعات علمی سوسیلسکس) و اولین رومان او تحت عنوان «نور مرگ» در انتشارات نیویارک - زیور چاپ و نشر را یافته است .

-----**با تقدیم احترامات «2018-07-14»**